

هسته اصلی بحث آقای دکتر رزاقی این است که توسعه پدیده‌های یک بعدی نبوده و علاوه بر زمینه اقتصادی، ابعاد فرهنگی، سیاسی و... را نیز در برمی گیرد. از این جا است که ایشان نتیجه می گیرد نظام ارزشی تأثیر شگرفی بر توسعه دارد و در واقع میان توسعه و نظام ارزشی نوعی رابطه متقابل دیده می شود. این تأثیر را از دو جهت می توان مورد بررسی قرار داد، اگر الگوهای ناشی از استراتژی توسعه همسان با نظام ارزشی جامعه باشد، با حمایت مردمی همراه خواهد بود، متقابلاً و با مکانیسمی متفاوت اگر فراشدی که با هدف توسعه انجام می گیرد با نظام ارزشی جامعه در یک راستا نباشد، مردم رویاروی آن خواهند ایستاد.

به نظر دکتر رزاقی آن نوع از نظام ارزشی می تواند توسعه را باعث شود که منافع ملی و نیز منافع خصوصی، هر دو را در بطن خود دارا باشد. «سودشخصی» گرچه غرب سرمایه داری را به سوی توسعه رهنمون ساخت، اما شرایط خاص حاکم بر آنها، مانع از آن است که همین اصل یعنی «سود»، محور اصلی نظام ارزشی جوامع جهان سوم شود. موضوع دیگری که مورد بحث قرار می گیرد، تقابل میان نظام ارزشی سنتی و مدرن است. به عقیده دکتر رزاقی با شناخت صحیح از این دو نظام و پذیرش نقاط مثبت و طرد نقاط منفی این دو نظام می توان از تقابل و ستیز سنت گرایان و مدرنیستها جلوگیری به عمل آورد.



دکتر ابراهیم رزاقی متولد سال ۱۳۱۸ در تهران می باشند. ایشان موفق به اخذ مدارک لیسانس اقتصاد از دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران و فوق لیسانس و دکترای توسعه اقتصادی از فرانسه گردیده اند.

دکتر رزاقی در سال ۱۳۵۵ به استخدام دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران در آمده و تاکنون با سمت استاد باری مشغول به تدریس می باشند.

سه کتاب قرارداد های نفتی (انتشارات روزبهان)، اقتصاد ایران (نشر نی، چاپ سوم) و الگویی برای توسعه اقتصادی ایران (نشر توسعه، چاپ دوم) از نوشته های دکتر ابراهیم رزاقی هستند.

هم چنین ایشان کتاب نتایج اقتصادی و اجتماعی هزینه های نظامی و مسابقه تسلیحاتی (چاپینخش) را ترجمه نموده اند.

مصاحبه با دکتر ابراهیم رزاقی

جایگاه نظام ارزشی در فرآیند توسعه

با نگرش بعدی این قانونمندیها را تحلیل کرده، فرضیه را به قانون تبدیل بکنند. از این نظر، تعریف علمی از یک حرکت قانونمند، براساس واقعیت و عینیت جامعه پدید آمده. عینیت جامعه، انسانهایی هستند که در آن جامعه زندگی می کنند. اقتصاد در واقع با انسان سر و کار دارد و اقتصاد فقط رابطه انسان و شی یا شی با شی نیست؛ رابطه انسان با انسان است در رابطه با شی. از این دیدگاه بحث توسعه، بحثی است، کاملاً انسانی. در اینجا این سؤال مطرح است که از انسان، چگونه می توان مشارکت در حرکتی را خواست، بدون اینکه به عنصر ارزشی او توجه شود؟ چطور چنین چیزی ممکن است؟

به نظر می آید، با توجه به اینکه توسعه چند بعدی است و به انسان ارتباط دارد، از همین جا می شود استنتاج کرد که توسعه فقط اقتصادی نیست. توسعه، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. ولی آن گونه که ما نگاه کردیم، آن گونه که غرب به عنوان مبشر توسعه دارد، حرکت می کند. از صد سال اخیر یا از حدود سیصد سالی که صنایع جدید را بنیانگذاری کرده و اغراق صنعتی در خودش بوجود آورده، یک چیزی را القا کرده اند، و آن این است که اقتصاد است که اصل می باشد. صنعت است که اصل است و این اقتصاد و صنعت بقیه چیزها را خواهند ساخت. این کار در واقع یک کار صرفاً کارشناسی اقتصادی مثل مهندسی

فرهنگ توسعه: با توجه به اینکه عده ای از صاحب نظران توسعه را پدیده ای صرفاً علمی می دانند و با مبانی عقلی و علمی می سنجند و جایگاهی برای نظام ارزشی قائل نیستند، به نظر شما آیا نظام ارزشی جایگاهی در فرهنگ توسعه دارد یا نه؟

دکتر رزاقی: در این مورد من فکر می کنم مشکل از آنجایی شروع می شود که توسعه را یک بعدی می بینند، یعنی فکر می کنند که توسعه یعنی توسعه اقتصادی، توسعه اقتصادی هم یعنی کار آیی. این ساده کردن قضیه است. به نظر اینها در این سطح، اگر کار آیی و سودآوری وجود داشته باشد، توسعه خواهد بود و توسعه اقتصادی که باشد، به دنبالش توسعه فرهنگی و سیاسی و... خواهد بود. در صورتی که، نکته ای که در این مورد مطرح است، چه از تجربه خودمان و چه از تجربه کشورهای دیگر و چه تجربه خود کشورهای صنعتی که ما از آنها الگوبرداری کردیم، این است که توسعه دارای یک بعد نیست. البته این برمی گردد به تعریف علم. همان طوری که می دانید این بحثها جزو علوم اجتماعی است. اقتصاد و علوم اجتماعی جزو علوم انسانی است؛ که بر خلاف ریاضیات و فیزیک که تعریف علمی خاصی در یک چارچوب دقیق و معینی دارند، در اینجا تعریف علمی به واقعیت برمی گردد و پدیده موجود را مورد توجه قرار می دهد. تا قانونمندیهای آن را کشف کند و

ما به دلیل عقب ماندگیهای،
به طور کلی، عقب ماندگیهای
تاریخی که داریم، هنوز شکلهای مشارکت
خاص خودمان را
پیدا نکرده ایم. و بیشتر
اشکال وارداتی را داریم.

اقتصادی است. این جوری به نظر می آید که ما بگوئیم این کارها را
بکنید توسعه پیدا می کنید. هر الگوبرداری از شیوه آنها است و مسائل
ارزشی آنها را مدنظر دارد. کاربرد چنین حرکتی به نظر می رسد، بیشتر
مهندسی توسعه است. چون می خواهد توسعه را با عوامل و وسایلی که فکر
می کند، همه اش می شود از پیش تعیین شده و چارچوب دار و قالبی
باشد، بسازد. این است که می بینیم در کشورهای دیگر با نارسائیهای
شدید روبرو بوده و نتیجه نداده است. به همین علت است که ما با بحران
روبرو هستیم، می بینیم که جوامع در حال توسعه با بحران روبرو هستند.
به دلیل این نگرششان، نگرش خاص راجع به توسعه، این جور نگاه کردن
وارداتی است. متناسب با شرایط داخلی نیست. و تنشهای مختلف
اجتماعی، سیاسی و... را به همراه دارد.

فرهنگ توسعه: اشاره داشتید به اینکه نظام ارزشی جایگاه مهمی
در فرآیند توسعه دارد. حالا این سؤال مطرح است که تأثیر و
کارکرد این نظام در روند توسعه چیست؟ به عبارت دیگر
توسعه چگونه از نظام ارزشی تأثیر می گیرد و چه مکانیسمی
وجود دارد که نظام ارزشی را با توسعه پیوند می دهد؟
دکتر رزاقی: از آنجایی که توسعه در واقع یک دگرگونی عمیق است.
یک دگرگونی عمیق چند جانبه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و
مربوط به انسان هم هست. با آن تعریفی که کردیم، یک بخشش هم

غرب پایه و اساس حرکتش بر
منافع خصوصی بوده...
یعنی فرض بر
این است که منافع فرد،
بر اساس سودجویی
فردی، تأمین کننده منافع جمع است.



اقتصادی است. این دگرگونیها، دگرگونیهای پویایی است،
دگرگونیهایی است که می تواند مسخ شده باشد، مجاله شده و به هم
ریخته باشد. ولی آنچه که اسمش را توسعه می گذاریم، دگرگونیهای
متناسبی است؛ دگرگونیهای هوشمندانه است. این دگرگونیها که مربوط
به انسان و جامعه است، باید به وسیله انسان مورد پذیرش قرار بگیرد تا در
آن مشارکت کنند. موقعی انسانها در این دگرگونیها مشارکت
- مشارکتی پویا - خواهند داشت که منفیهای قدیمی را محو می کند،
مثبت های جدید را می گیرد، نگه می دارد و گسترش می دهد. از این
دید، موقعی حرکت توسعه درست انجام خواهد گرفت که با عامترین و
مجربترین معیارهای ارزشی جامعه انسانی سازگار باشد. البته هر جامعه
ارزشهای خاص خودش را دارد که در تاریخ آن جامعه شکل گرفته اند.
از این طریق است که مردم توسعه و جامعه را از خود می دانند. به طور
مثال، از زمان انقلاب مشروطیت - به خصوص از زمان رضاشاه - متأسفانه،
آمدیم الگوبرداری کردیم از غرب، و قانون را بوجود آوردیم. ولی این
قانون متناسب با معیار ارزشی ما نبود. به این خاطر افراد برایشان توجیه
نمود، چرا باید این قوانین را رعایت بکنند. بعد دستگاههای قضایی با
خیل عظیمی از افرادی روبرو شدند که تخطی می کنند از قانون. چرا؟
چون قانون با معیارهای ارزشی آنها متناسب نیست. دستگاه قضایی

موقعی حرکت توسعه درست انجام
خواهد گرفت که با
معیارهای ارزشی جامعه انسانی سازگار
عامترین و مجربترین
ارزشهای خاص خودش را دارد که
باشد. و البته هر جامعه
در تاریخ آن جامعه شکل گرفته اند.

می خواهد همه را تنبیه کند، همه را مجازات کند و این غیر قابل اجرا است. اینجا است که به نظر من معیارهای ارزشی، معیارهای اصلی هستند. ولی با معیارهای ارزشی نمی شود توسعه پیدا کرد. این بحث اساسی است. معیارهای ارزشی در واقع زیربنای بوجود می آورد؛ برای حرکت فرد دلیل بوجود می آورد.

ولی این گونه حرکت توسعه بوجود نخواهد آورد؛ لازمست معیارهای ارزشی را با توسعه متناسب کنیم؛ معیارهای ارزشیمان را دعوت کنیم به توسعه. در حقیقت رابطه متقابل می خواهیم. در چنین حالتی توسعه یک امر جذاب است. توسعه یک امر پویا است. یک امر پذیرفته شده ملی است. توسعه و نظام ارزشی هیچ تضاد با همدیگر ندارند در غیر این صورت متضاد هستند و همدیگر را از بین می برند.

فرهنگ توسعه: فرمودید که توسعه و نظام ارزشی یک رابطه متقابل دارند، بنابراین آن نظام ارزشی می تواند با توسعه همگام شود که اصولی متناسب با این روند داشته باشد. حالا با توجه به شرایطی که ما در آن قرار داریم، اصولی را که باید در نظام ارزشی وجود داشته باشد تا بتواند یک توسعه مناسب و همه جانبه ای را بوجود بیاورد، کدامند و بر چه مبنایی باید این نظام ارزشی استوار باشد؟ و آیا اشتراکی بین ارزشهای متناسب با درون جامعه ما و آنچه که در نظام ارزشی بیرون از ما وجود دارد، هست؟

دکتر رزاقی: قبل از هر چیز می خواهم بگویم که وقتی من گفتم اصول ارزشی، این تصور را ندارم که اصول ارزشی یک چیز غیر قابل تغییر است. اصول ارزشی هم در اثر زمان تغییر می کند. من فکر می کنم، غرب پایه و اساس حرکتش بر منافع خصوصی بوده. اگر نخواهیم خیلی انتزاعی و مجرد صحبت کنیم، این است. یعنی آدام اسمیت و دیگران گفتند اگر شما منافع فرد را تأمین نکنید، منافع فرد در شرایط رقابتی اقتصاد، شرایطی را بوجود می آورد برای حداکثر سود خودش، بهترین ترکیب عواملی را می کند؛ هزینه ها را می آورد پایین، کار بیشتری تولید می کند و جامعه برای توسعه آماده می شود. یعنی فرض را بر این گذاشتند که منافع فرد، بر اساس سودجویی فردی، تأمین کننده منافع جمع است. ملاحظه کنید؛ این یک نظر است که در کشورهای توسعه یافته مثل انگلستان، فرانسه خوب کار کرده. اولاً شرایط آن روزی آن کشورها را الان ما نداریم. نکته دوم اینکه بخش خصوصی آنها در شرایط خاصی رشد کرده که اقتصاد جهانی زیر تأثیرش قرار نداده بوده. الگوی داخلی مصرف به گونه ای دیگر بوده، انحصارات وجود نداشته.

در صورتی که الان طور دیگری است. از طریق تشدید منافع فردی و خصوصی نمی تواند جلو برود. کشورهایی هم مثل ژاپن، کره جنوبی و غیره دو تا عنصر را ترکیب کرده اند: منافع ملی و منافع خصوصی. در یک چارچوب منافع ملی به وسیله دولت طراحی و دنبال می شود و منافع خصوصی هم تأمین می گردد. در حقیقت کاری که آنها کرده اند تلفیق این دو عنصر است. به علاوه معیار قرار دادن سود و نفع خصوصی، روابط انسانی را نیز ضایع کرده و از بین می برد؛ که خود مشکل بزرگی در ساختار اجتماعی پدید می آورد که غریبهها نیز به آن اعتراف دارند. با توجه به موارد فوق، به نظر می آید که معیار سود، معیاری نیست که بشود برنامه های توسعه را روی آن طراحی کرد. ضمن اینکه، ما یک

کشور جهان سوم هستیم. اگر انسان را آماده اش کردیم که برای توسعه فقط یک معیارداری، آن هم سود. ما توسعه پیدا نخواهیم کرد. زیرا، ایرد دنبال سود می رود و سود در این است که کالاهای خارجی را بفروشد سود در این است که دلالتی کند و این با توسعه منافات دارد.

مورد دیگری که می خواستم بگویم، بحث منافع ملی است. در این حال منافع در واقع جمعی است یا آن بعد دیگر انسان است. در چنین وضعی که منافع ملی اصل است، انسان دلش می خواهد همه چیز داشته باشد ولی دوستش هم بدارند. خوب آیا می شود تمام عمر زندگی کرد فقط به خاطر اینکه دوستان بدارند. عشق بورزید و به شما عشق بورزند. پس صرف منافع ملی نمی تواند به توسعه رهنمون سازد. بنابراین تلفیق این دو تا مطرح است. به چه شکلی عشق و مهر را، منافع جمعی را، منافع ملی را، سرافرازی ملی را ترکیب کنیم با منافع خصوصی؟ در درون انسانها چگونه این دو تا کانون متعارض همدیگر نباشند؟ فکر کنیم این دو نیاز به هم دارند. ایران هم به همین حالت بوده. آن گونه نبوده که ایرانیها فقط بنشینند و دلشان خوش باشد که اینها را دوستان بدارند. نه، تلاش می کردند، تلاش پیگیری می کردند. ضمن اینکه بخششها و مهرها هم بوده، حرکتهای عمرانی شدید کردن هم بوده. مجموعه اینها را نگاه می کنیم، به نظر می آید که تلفیق این دو تا بوده. ولی الان چون ما از لحاظ علمی، صنعتی، فنی مورد هجوم غرب قرار گرفتیم، تجربه قبلی خودمان را فراموش کردیم. فکر می کنیم هر چی سنتی است؛ مردود است. هر چه که از غرب می آید؛ قطعی و درست است. به مشکلی برخورد کردیم که این سوالات الان مطرح است و گرنه طبیعتاً نباید این سوالات الان مطرح باشد.

فرهنگ توسعه: در لابلای سخنان خود اشاره داشتید به اینکه در نظام ارزشی، تنها سود نمی تواند عامل توسعه باشد و باید به منافع ملی هم توجه کافی به عمل آید. همین طور به موضوع مشارکت هم به طور خلاصه و مجمل پرداختید. این سؤال مطرح می شود که مشارکت در تأمین منافع ملی تا چه حد می تواند مؤثر باشد؟ آیا می شود نتیجه گرفت مشارکت، بخشی لاینجزی از منافع ملی است؟ اگر پاسخ مثبت است چگونه می توان به مشارکت دست یافت؟

دکتر رزاقی: نکته ای که مطرح است، این است که طبیعتاً مشارکت بهترین شکل ممکن است. ولی وقتی ما می گوئیم مشارکت، ابعاد مختلفی دارد. یکی از آنها هم سیاسی است. که مردم در تصمیم گیریها و احرا مشارکت کنند. مشارکت در دگرگونیهای ساختاری، دگرگونیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی. ولی یک نکته هست؛ ما به دلیل عقب ماندگیهایی که داریم، به طور کلی، عقب ماندگیهای تاریخی، هنوز شکلهای مشارکت خاص خودمان را پیدا نکرده ایم. و بیشتر اشکال وارداتی را داریم. بسیاری از این مشارکتها را در آن زاویه های خودش نمی گیریم. فرض کنید، مثلاً آزادیها و بحث احزاب. ما چگونگی استفاده از این را نمی دانیم، به چه ترتیب است. اصلاً در این زمینه تجربه تاریخی نداریم. فکر می کنیم که یا باید دستور بدهیم یا دستور بدهند. شما روابط خانوادگی را ببینید یا باید پدر سالاری باشد یا مادر سالاری یا فرزند سالاری. به نظر می آید اینها نمی توانند یک مجموعه مناسبی با هم باشند. به صورت یک مجموعه ای که منابع واحد دارند، عمل کنند.

یکی شان باید حرف آخر را بزند. خوب این احتیاج به تغییر دارد. احتیاج به دگرگونی دارد.

طبیعتاً بعضی از بخشهایش به وسیله حکومت، حساسیت بوجود می آورد، مخصوصاً مشارکتهای سیاسی، مشارکت سیاسی را در شرایطی که خود حکومت و مردم هنوز بلد نیستیم، طبیعتاً حساسیت زیادی برای حکومت دارد و البته دیگر بخشهای مشارکت به این حساسی نیست. مخصوصاً بخش اقتصادی. وقتی می گوئیم مشارکت، باید مشارکتی وجود داشته باشد که به نتایج توسعه برسد. افرادی که در توسعه شرکت کرده اند، افرادی که در تولید شرکت کرده اند. باید از آثار توسعه برخوردار باشند. باید احساس کنند از رنجی که کشیده اند وضعیتشان بهتر شده است. در چنین حالتی مشارکت سیاسی هم قوی نباشند، ولی چون می بینند از نظر نعمتها از وضع بهتری به طور نسبی برخوردارند، احساس می کنند که در این دگرگونیها سهم برند و سهیمند. یعنی احساس مشارکت فقط در این نمی کنند که زحمت متحمل شده اند، کار کرده اند. و ما نه اینکه، بیشتر حالت یک طرفه را دیده ایم، فکر می کنیم که مشارکت یعنی اینها فقط کار کنند و با نان خالی و تورم بسازند.

به همین علت به نظر می آید که در ابعاد سیاسی و فرهنگی باید با استفاده از تجربه کشورهای دیگر و سنتهای خودمان، الگوهای مناسبی - درونزا - را بوجود بیاوریم. چیزی که الان ما داریم می کنیم وارداتی است و به این خاطر است که امکان عملی و اجرایی ندارد.

فرهنگ توسعه: برگردیم به بحث سود، فرمودید که سود به عنوان یک اصل مطلق نمی تواند نظام ارزشی متناسب با توسعه را برای ما فراهم بیاورد. یعنی ما یک نظام ارزشی مبتنی بر سود مطلق را نمی توانیم داشته باشیم که ما را به سوی توسعه سوق دهد. از طرف دیگر ما می بینیم که سود یکی از ارکان نظام ارزشی سیستمهای سرمایه داری است و از آن تفکیک ناپذیر است. یعنی وقتی تنها سود معیار ارزشی باشد، جبراً نظام سرمایه داری مطرح می شود. پس اگر بخواهیم سود مطلق را به عنوان انگیزه اصلی نفی کنیم، باید نظام سرمایه داری هم نباشد. حالا ما چه نوع نظامی در ابعاد مختلف اجتماعی و فرهنگی و ... می توانیم داشته باشیم که بتواند معیار آن سود مطلق نباشد؟

دکتر رزاقی: در این مورد تا آنجا که تجربه قبلی خودمان و کشورهای دیگر نشان داده، تلفیق بین سود شخصی و منافع ملی است. ولی این تلفیق به چه شکل باید صورت بگیرد؟ به نظر می آید، آنچه که در اصل ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران راجع به بخشهای دولتی، تعاونی، خصوصی طراحی شده، مناسب است. به نظر من باید دید در عمل به چه ترتیب خواهد بود؟ طراحی کلی درستی است، یعنی هر کدام ضابطه های خاص خودشان را دارند. در درونشان حاکم، تأثیرگذار یا خط دهند اصلی، بخش دولتی است. این بخش، نه اینکه بحث سود را مطرح نمی کند، ولی اصلترین مسئله اش توسعه است. بخش خصوصی در چارچوب خاص خودش، صرفاً به سود می اندیشد. بخش تعاونی هم، که تلفیقی از سود و منافع جمعی است. البته وقتی که من می گویم سود در بخش دولتی در درجه اول الویت نیست به این معنا نیست که ضردهای داشته باشد؛ بدترین نوع مدیریتها عمل شود و از مالیاتها یا درآمدهای نفتی، آن زیانها پرداخت شود. به هیچ وجه، چون بحث من این است که

به نظر می آید، با توجه به اینکه توسعه مسئله ای چند بعدی است و به انسان ارتباط دارد، از همین جا می شود استنتاج کرد که توسعه فقط اقتصادی نیست. توسعه، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است.



در ابعاد سیاسی و فرهنگی باید با استفاده از تجربه کشورهای دیگر و سنتهای خودمان، الگوهای مناسبی - درونزا - را بوجود بیاوریم. چیزی که الان ما داریم می کنیم وارداتی است و به این خاطر است که امکان عملی و اجرایی ندارد.

معیارهای ارزشی، معیارهای اصلی هستند. ولی با معیارهای ارزشی نمی‌شود توسعه پیدا کرد... لازمست معیارهای ارزشی را با توسعه متناسب کنیم.



این تعاونیها اگر بوجود بیاید، رشد پیدا بکند، آدمهایی را تربیت می‌کند که بتوانند از منافع این اتحادیه‌ها، این تعاونیها، از منافع افراد، از جنبه اقتصادی به درستی در چارچوب نظام ما، نظام جمهوری اسلامی ایران، دفاع کنند. در چنین شرایطی شما با سطح کلان روبرو هستید. نمایندگان سه رکن اساسی اقتصادی جامعه با هم روابط گفت و شنود برقرار می‌کنند، نه روابط تنش آمیز براندازی. به نظر می‌آید، اینها که نمایندگی سه قطب را دارند، آن طوری که قانون اساسی ایران پیش بینی کرده، می‌توانند با همدیگر در کنار هم با بهترین نمایندگان نشان بنشینند و طراحی برنامه توسعه جامعه را و مدیریت کلان جامعه را بکنند. در چنین شرایطی منافع هر سه گروه در برنامه‌ها در نظر گرفته شده و چنین شرایطی به نظر می‌آید که بهترین شیوه جلب و دعوت به مشارکت توده‌های مردم است. به نظر می‌آید از این طریق می‌شود نظامی را تصور کرد که طراحی اولیه‌اش در قانون اساسی هست، ولی هنوز اجرا نشده.

فرهنگ توسعه: برگردیم به بحث دیگری که مربوط می‌شود به نظام ارزشی، اصولاً در جوامع در حال گذار یعنی در جوامعی که از دوران سنتی خودشان در حال گذر هستند به دوران مدرن؛ یک تضادی را ما شاهدیم بین افشاری که پاینده به نظام ارزشی سنتی هستند و آن جناحی که آمیخته‌اند با نظام ارزشی مدرن. یک تقابلی همیشه وجود داشته بین اینها، آیا می‌شود گفت که این تقابل و این درگیری که بین بخشهای سنتی و مدرن وجود دارد جزء اجتناب ناپذیر روند توسعه است؟ یا اینکه می‌شود از این تضاد و تقابل جلوگیری کرد و تمام انرژیها را در جهت توسعه به کار گرفت؟

دکتر رزاقی: این بحث سنتی و مدرن یا نوین، یک بحثی است که ریشه در درون و برون دارد. ریشه در درون از اینجاست که یک عده‌ای در کشورهای در حال توسعه پیدا شده‌اند که خودشان را چوپان فرض کرده‌اند. خودشان را در واقع میسر توسعه فرض کرده‌اند. به طور بسیار ساده هم، این طور تصور کرده‌اند، آنچه که غرب دارد ما باید به آن برسیم. مثلاً از اواسط قاجار به خصوص از دوره ناصری در ایران شروع شده و رضاشاه که آمد دیگر اصلاً این را برنامه ریزی دولتی کرد؛ یک عده هم روشنفکر دورش جمع شدند و این طور تلقی کردند که غرب یعنی توسعه و آنچه که از غرب می‌آید هر چه هست، درست است.

یک مسئله هم اصولاً برخاسته از سرمایه داری مهاجم است. سرمایه داری برخلاف تمدنهای قبل از خودش، چون با تولید ماشینی و انبوه سرو کار دارد، از لحاظ ماهوی خاصیت تهاجمی دارد. از لحاظ ماهوی احساس می‌کند که همه چیز باید به رنگی که او می‌خواهد در بیاید. چون دوران استعمار هم دورانی بوده که با زایش و رشد سرمایه داری توأم بوده، یک جور خودبینی و غرور هم برای سرمایه داری و بینانگذازش و هدایت گرانش به وجود آمده، که به نظر می‌آید برخلاف دوره‌های قبل بحث فقط صنعت، علم، تکنولوژی نیست و عمیقتر از آن است. مسئله را به گونه‌ای طرح می‌کنند که دیگر امر درونی است، خود درون و هر چه که سنتی و ملی و بومی است، باید از بین ببرد. حتی کار به جایی می‌رسد که، در دوره محمدرضاشاه، کودکان از بچگی لهجه

شما برای سود عمل نمی‌کنید ولی عوامل را، به خزانه ترکیب می‌کنید و می‌خواهید بهترین نتایج را از ترکیب عوامل و منابع بگیرید. این بحث مدیریت است که هدف مدیریت ممکن است سود نباشد ولی بهترین شیوه مدیریت را اجرا کند. بنظر من این بحث مهمی است، مدیر ممکن است حقوق بالایی بگیرد ولی برای تحقق هدفش ترکیب مناسبی از عوامل انجام دهد. یا معیاری بکار برد با کمترین هزینه. ولی بخش دولتی صرفاً به خاطر سود نیست. این بحثی است که کاملاً پذیرفته شده. معیارهای دیگری دارد، توسعه صنعتی کشور، توسعه علمی کشور، پرکردن خلأهایی که بخش خصوصی و غیره نمی‌تواند پر کند. پر کردن خلأهایی که بتواند توان ملی را بوجود آورد، در مقابل کشورهای خارجی، که ما یک کشور در حال توسعه هستیم، و آنها از لحاظ نیروها غالب هستند، آن کمبودهایی را که بخش خصوصی احیاناً با کم مزد دادن، با شرایط بد کار و غیره بوجود می‌آورد، بخش دولتی بتواند اینها را بپوشاند، بتواند آن ناامنیهایی را که بخش خصوصی بوجود آورده از بین ببرد از طریق قوانین مختلف، از طریق تأمین امنیتهای اجتماعی، امنیتهای سیاسی، مجموعه اینها را بخش دولتی گویند.

بخش خصوصی که چارچوب مشخص است، فقط سود را می‌بیند؛ ولی سود هم حتی در اینجا در یک زمینه‌ای است که رابطه دارد، قانونمند است و قانون اجازه می‌دهد. این جوری نیست که هر کاری و هر فعالیتی که دلش بخواهد بکند. بلکه در یک چارچوب معینی فعالیت می‌کند.

اما بخش تعاونی؛ که اکثریت قریب با اتفاق ملتمان را داریم صحبتش را می‌کنیم. کشاورزان ما، پیشه‌وران ما، بخشهای تولیدی تعاونی را تشکیل می‌دهند و انواع تعاونیهای کارگران و کارمندان و تعاونیهای مصرف را تشکیل می‌دهند.

به نظر می‌آید که تمام ملت در سه بخش دولتی، خصوصی، تعاونی پوشش داده می‌شوند و اگر چنین چیزی بوجود بیاید، خلأهایی که الان وجود دارد از بین خواهد رفت. الان ملاحظه کنید، ما از نظر روابط، نمایندگان بخش دولتی را داریم؛ خود دولت و مسئولینش، نمایندگان بخش خصوصی را هم داریم؛ از اتاق بازرگانی گرفته تا کوچکترین واحدهای صنفی. ولی نمایندگان آن قسمت را که بخش تعاونی است، نداریم. بخشی که اکثریت قریب به اتفاق، می‌توان گفت ۸۰٪ مردم در این بخشند. به نظر من در چنین شرایطی، قبل از اینکه سازمانهای سیاسی - حزبی بوجود بیاید، سازمانهای صنفی بوجود بیاوریم، آن تعاونیها وقتی رشد کردند، اتحادیه‌ها رشد کردند، با آن خصوصیتی که خدمتتان گفتیم، کشاورزان، صنعتگران، تولید کنندگان و کارمندان را متحد کردن در جنبه‌های اقتصادی، و شناسایی حقوق صنفی‌شان. در حرکت خودش،

مشارکت سیاسی را در شرایطی که خود حکومت و مردم هنوز بلد نیستیم، طبیعتاً حساسیت زیادی برای حکومت دارد و البته دیگر بخشهای مشارکت به این حساسی نیست. مخصوصاً بخش اقتصادی.

می بینیم، نه غرب آن چیزی است که ما فکر می کنیم، فقط مثبت. نه خودمان و سنتهایمان و هر چه سنتی است، فقط منفی. این گونه می بینیم که، سنتمان دارای هسته های واقعاً پویایی در زمینه های مختلف است که امکان رشد دارد، امکان تداوم دارد و باید این را تداوم بدهیم و غرب هم نکات بسیاری دارد که باید پرهیز کنیم از پذیرش و نگیریم. آنچه را که می خواهیم بگیریم، متناسب با آنچه که تشخیص می دهیم، خوب است، تغییر بدهیم و جذب کنیم.

فرهنگ توسعه: حالا این سؤال مطرح هست که وقتی ما خواهیم صنعت و تکنولوژی را توسعه دهیم، پیامدهای ارزشی دارند که خاص خود آنهاست. این ارزشها نیز با ارزشهایی که متناسب با زمینه های مختلف اقتصادی و اجتماعی جامعه ماست، نوعی ناهماهنگی دارند. یعنی ما وقتی صنعت و تکنولوژی را توسعه بدهیم قطعاً یک نوع نظام ارزشی خاص آن هم می آید و این در مقابل آن نظام ارزشی است که در ایران یا در جوامع سنتی وجود دارد و خاص بافت اقتصادی، اجتماعی آنها است. آیا می توان چنین تقابلی را هم مانع شد؟

دکتر رزاقی: من فکر می کنم بلی، می شود از تقابل جلوگیری کرد. اگر بخواهیم زیاد وارد بحث نشویم، مثلاً شما ببینید نیروی کار اروپایی یک نگرانی همیشگی از بیکاری دارد. چون اصل، سرمایه داری است. ولی ژاپن سرمایه داری را اتخاذ می کند و بر خلاف آن اصل اساسیش هیچ کاری هیچ وقت بیکار نمی باشد. اشتغال مادام العمر. شما ببینید، حتی این عنصر که به نظر می آید یکی از عناصر اصلی اقتصاد سرمایه داری اروپایی است، آنجا هم شکل خاص خودش را به وجود آورده. ملاحظه می کنید؟! روایتی که در آنجا وجود داشته آن روابط در واقع یک نوع پدرسالاری یا منشایی است که آن کسی که بالاتر است، حافظ پایتیرها هم هست. بهره کشی فقط یک طرفه نیست. آن طرفش هم هست که در ازای بهره کشی پایینها را حفظ می کند. مثل خود نشودا کسبیم. ایران در گذشته تا حدودی این خاصیت را داشته، نمی گذاشت یکی از گرسنگی بمیرد. ژاپنی این را تلفیق کرده این چیزی که از اروپا وارد کرده عیناً همه چیزی را که او می گوید، تن در نداده. گفته این باید متناسب با من باشد. غیر از یک سری بحثهایی که می ماند و آنها کاملاً فنی است مثل نظم داشتن. خوب، باید نظم داشته باشیم و اگر در سنت ما بی نظمی هست، باید مردود شود. ولی آیا سنت ما بی نظمی است؟ صنایع دستی ما مگر نظم ندارد؟ به نظر می آید که چیزی که به تقابل به خواهد برسد، نیست. این که ما از دیدی نگاه می کنیم به کسی که غربی است، صرفاً با همان خصوصیات که او می خواهد باید باشد، خوب تنش پیدا می کند، تقابل پیدا می کند. این می خواهد رشد بکند، پس چیزی که از بیرون می آید باید خودش را بچکار کند؟ باید وفق بدهد با این، این هم به گونه ای حرکت کند که آن را بتواند جذب کند؛ نه اینکه بتواند مصرف کند. ما تا به حال به این فکر کردیم که بتوانیم مصرف کنیم، به جذبش فکر نکردیم. برای همین است که به توسعه نرسیدیم.

فرهنگ توسعه: با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاردید.

انگلیسی داشته باشند. اعتقادات دینی نداشت، ولی شب ژانویه را جشن می گرفت. بنابراین نظام سرمایه داری جهانی و حامیان آن هیچ چیزی را غیر از آنچه که خودشان می بینند و می اندیشند، قبول ندارند. مخصوصاً به مسئله فرهنگی بسیار توجه می کنند. بحث آن ارزشهایی که انسان به خاطر آن زنده است، به آنها خیلی اهمیت می دهند. همه را می خواهند به گونه ای عمل بکنند که خودشان می بینند. تحصیل کرده های ما هم که از غرب آمدند، از دستاوردهای غربی فقط فکر کردند رسالتشان در این است که آنچه را که آنها می بینند در اینجا پیاده کنند و آنچه که سنتی است را نابود کنند. متأسفانه روحانیون با جدا کردن خودشان از دستاوردهای علمی جدید، سازش و انطباقی بین علوم جدید و علوم قدیم به وجود نیاوردند؛ در علوم قدیم ماندند، در نتیجه حرفی برای گفتن نداشتند، فقط واقعیت موجود را نفی کردند، راه حلی ارائه ندادند که بتواند بین این دو یک وجه مشترک پیدا بکند. ولی واقعیت مسئله فکر می کنم با حرفهایی که زدم از درونش این نکته برمی آید. در نتیجه، ما از لحاظ علمی، فنی، تکنولوژیکی و صنعتی عقب مانده شدیم. البته از لحاظ فرهنگی و اصول انسانی در این ۳۰۰ سال دستاورد بزرگی در جهان غرب نبوده که ما یا قبلاً نداشته باشیم یا اندیشمندانمان نتوانند به آن برسند. شما سطح دید عرفای ایران را راجع به انسان ببینید. پیشرفته ترین مغز اروپایی را هم شما نگاه بکنید، عرفای ما چیزی از آنها کم ندارند؛ اگر زیاد نداشته باشند.

به نظر می آید که بحث این است، هرچه که سنتی است بد نیست؛ حتی در عرصه های علمی. آنچه را که اروپایی نیست، نگوئیم مردود. بلکه نیازمندهای خودمان را در نظر داشته باشیم، ابزارهای علمی را به کار ببریم. ببینیم آنچه که سنتی است، کدامش قابل ارتقاء است، قابل رشد است، آن را کمک کنیم، رشد پیدا بکند. چون غربی به آن نرسیده دفعش نکنیم. بعضی اوقات بسیاری از چیزهایی را که ما دفعش می کنیم، بعداً غربی به آن می رسد، رشد می دهد و دوباره به ما صادر می کند. بحث این است که، برگردیم خودمان را و هویت خود را بشناسیم، با استفاده از امکانات علمی، بسنجیم که کدام یک قابل حرکت است و پویایی دارد؛ رشد بدهیم، به نیروهای داخلی خودمان هویت بدهیم. زمینه هایی که شرق و غرب تفاوتی نمی کند، مربوط به خصوصیات انسانها می شود، به آنها دست نزنیم. حتماً بگذاریم باشد. از همه مهمتر، هویت انسانها را فکر نکنیم اگر غربی بکنیم به آن رسیدیم. در هر حال ما شرقی هستیم، ایرانی هستیم، با این خصوصیتمان که سابقه چند هزار ساله است، ما غربی نمی توانیم باشیم.

فرهنگ توسعه: حالا می شود این نتیجه را گرفت که تقابلی که بین سنت گرایی و مدرنیسم وجود دارد، ناشی از برداشت غلطی است که از سنت و مدرن شده. یعنی اگر برداشت را صحیح کنیم نه تنها تقابل به وجود نمی آید، بلکه یک نوع تفاهم هم بین این دو ایجاد می شود.

دکتر رزاقی: بله، من دقیقاً معتقدم این طور است. یعنی اگر ما به معنای واقعی، آن هسته اصلی توسعه فرد را بشناسیم و هسته اصلی آنچه که سنتی است در زمینه های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی خودمان بشناسیم،